

سوره توبه. جلسه ششم.

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَوُكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ اتَّخَشَوْهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳) قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ (۱۴) وَيَذْهَبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۵) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۶) مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (۱۷) إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۱۸) أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۹)

مطالبی باقی ماند از بحث گذشته که خوب است با هم دقتی کنیم. در آیه ۱۳ که نگاه کنید: **أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا**

**نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَوُكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ.** این آیه را توضیح دادیم، ولی چند نکته این جا هست که قابل تأمل و دقت است. می فرماید: چرا نمی جنگید با قومی که نکث ایمان کردند و کمر همت بستند که پیامبر را از مکه اخراج کنند و آن ها بودند که غائله را شروع کردند. عرض شد که این مهم است که جریانات را چه گروهی شروع کند! شروع کننده کیست؟ اما نکته دیگر این است که در بحث **وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ.** تنها گزارشی که ما راجع به هجرت از مکه به مدینه داریم این آیه نیست. بیاورید آیات ابتدایی انفال را. آیه ۵.

### مؤمنان حقیقی در عبادت فردی و در صحنه اجتماعی

ما دو تا تعبیر **اولئك هم المؤمنون حقا** داریم در قرآن که هر دو هم در سوره مبارکه انفال است. توصیف

مؤمنان حقیقی است، یکی در ابتدا و دیگری در انتهای سوره انفال که آیات انتهایی مفسر آیات ابتدایی است؛

چون مدل معرفی فرق دارد. در آیات ابتدایی مؤمن حقیقی را کسی معرفی می‌کند که **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ \* أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ** که از همان تیپ **ایمان‌های فردی** است. تا این که می‌آییم توی آیات پایانی انفال، که مؤمنان حقیقی آن جا **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَأُ وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا**. آن جا مؤمنین حقیقی را این طوری تعریف می‌کند. حالا یا باید بگوییم آیات پایانی مفسر آیات ابتدایی است، یا باید همان تفکیکی که بین **تقواهای فردی** و تقواهای اجتماعی می‌گذاشتیم، این جا هم قائل شویم. در تبیین مؤمن حقیقی در مدل فردی همان است که **إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ**، ولی آن مؤمن حقیقی که در **صحنه‌های سیاسی** می‌خواهد مؤمن حقیقی باشد، آن است که **وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**.

### مؤمن و کافر، همه مهره‌های خدا هستند

تا این جا که می‌رسد به **كَمَا أُخْرِجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ** (انفال: ۵) این جا می‌فرماید خدا به حق تو را از مکه اخراج کرد و موجبات این هجرت را فراهم کرد، **وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ**؛ اما مؤمنین دوست نداشتند از زندگیشان در مکه جدا شوند؛ چون بالاخره این حادثه سخت بود!

این **كَمَا أُخْرِجَكَ** در جایی است که بعد از جنگ بدر بر سر سبک تقسیم غنائم یک اعتراض‌هایی شده است. این «کما» یعنی این قضیه شبیه آن اخراج شماست. یادتان بیاید که آن موقع هم شما معترض بودید! ولی این کار درست بود. این هم مثل همان است.

اجمالاً (۵۰: ۱۱) این که یک جا، اخراج رسول به خدا نسبت داده شده و جای دیگر به مشرکان. این قاعده‌ای است که هرکس اگر مکرری بکند، این مکر در چنبر **مکر الهی** قرار می‌گیرد. کسی اگر مکر کند مواجه می‌شود با خیر الماکرین و خدا کاری می‌کند که آن شخص در زمین خدا بازی نکند! او دارد کارش را انجام می‌دهد و می‌خواهد پیامبر را اخراج کند، ولی نمی‌داند خود این مکر دارد در چنبر مکر الهی اتفاق می‌افتد. از این دست

آیات فراوان در قرآن داریم. وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكَرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكَرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (ابراهیم: ۴۶)؛

یعنی که خود مکرکننده **آلت دست خداست** و اقتضای نظام تک قطبی و توحیدی عالم همین است. (۱۴: ۱۳)

آیه ۳۰ همین سوره انفال را دقت بفرمایید: **وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ**

**وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ**؛ این کفار به تو مکر زدند و چاره‌سازی می‌کردند که یک کاری بکنند:

**لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ**؛ یا دستگیرت کنند؛ یا بکشندت، یا اخراجت کنند، اما این مکرشان در چنبر

مکر الهی قرار گرفت و بستر بزرگ‌ترین اتفاق تاریخ اسلام یعنی هجرت به مدینه را فراهم آورد و زمینه تأسیس

حکومت اسلامی فراهم شد؛ یعنی اشخاص ضمن این‌که دارند کار خودشان را می‌کنند، نمی‌دانند که خودشان

مهره خدا هستند! و خداوند دارد این‌ها را جابجا می‌کند و در این عالم سِمَتی از طرف خدا می‌پذیرند! حتی آیات

مربوط به شیطان را دقت بفرمایید می‌بینید که شیطان شدن فرد دست خودش هست، اما وقتی شیطان شد

دیگر می‌شود **مهره خدا!** وقتی شد شیاطین الانس خودش می‌شود رسول الهی! داریم **أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ**

**عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزْيًا** (مریم: ۸۳)؛ آیا شما نمی‌بینید که من دارم ارسال می‌کنم شیاطین را؟ یعنی این مهره

دست خودم است. این رسول من است برای برانگیختن کفار!

بینید (۳۴: ۱۵) هیچ حادثه‌ای معطل نیست در عالم! مگر می‌شود حادثه‌ای وقتی به تمام علل فاعلی و غایی

و صوری خودش وصل است، در این نظام عالم معطل بماند؟! عالمی که یک رشته به هم پیوسته است، حادثه در

آن معطل نیست چه رسد به آدم! این آدم وقتی شد شیطان، می‌شود **پیک الهی!** افسارش دست خداست و او

می‌شود رسول الهی برای فریب دادن یک عده و برای مؤمنین هم نتیجه عکس دارد. **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ**

**طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ** (اعراف: ۲۰۱) که این مؤمنین در جبهه جهاد اکبر در برابر او شرکت

کنند و چشمشان باز شود؛ چون گاهی مؤمنین خواب‌آلوده می‌شوند و برای این‌که خواب‌آلودگی‌شان برطرف شود

چهارتا بوق و سوت درست می‌کنیم که چشم این‌ها باز بشود. (۵۵: ۱۶)

لذا درست است که اخراج رسول را هم به خدا نسبت دهد و هم به مشرکین نسبت می‌دهد و این اقتضای

نظام توحیدی در قرآن است. هرگز این طور برخورد نکنید که نظام توحیدی به یک نظام ثنوی تبدیل بشود.

همین تصور این که ما از یک طرف خدا را داریم و از طرف دیگر شیطان را در مقابل خدا. شیطان در مقابل خدا نیست. اصلاً خدا مقابل ندارد. او (شیطان) هم خودش عنصری از **عناصر الهی** است که دارد با اختیار خودش توی جهان کار می‌کند، اما در **چنبر الهی** است.

لذا اگر می‌بینید بعضی از رفتارها هم به خدا و هم به غیر خدا یا مشرکان یا شیطان نسبت داده می‌شود با این تفسیر است؛ مثلاً هم داریم که شیطان مهلت می‌دهد **إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ** (محمد: ۲۵) و هم داریم **أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا** (آل عمران: ۱۷۸)؛ ما مهلت می‌دهیم به کافران؛ یعنی خدا **سنت املاء** را هم به خودش و هم به شیطان نسبت می‌دهد. در این بحث هم چون همه در چنبر الهی هستند هم می‌شود گفت خدا اخراج کرد و هم می‌شود گفت مشرکین اخراج کردند. از این طرف فعل حق است و از آن طرف فعل آنان است و باطل است، با دو نوع قضاوت؛ یعنی آن‌جا زمینه قتل رسول را فراهم کردند با اخراج ایشان. و از طرفی **كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِن بَيْتِكَ بِالْحَقِّ** (انفال: ۵)؛ به حق این اخراج انجام شد و زمینه پربرکت ترین هجرت و تأسیس **حکومت اسلامی** فراهم می‌شود.

### چرا نیت اصل است نه عمل؟

لذا این که می‌گویند نیت مهم است نه عمل! در این جا هم تجلی می‌یابد. ممکن است خیلی‌ها با نیتِ سوء، در این عالم کارهایی بکنند که نتیجه‌اش خیر بشود ولی اهمیت و ارزشی ندارد. اما این که نتیجه این کار خیر می‌شود؛ چون در چنبر **مکر الهی** است و در دستگاه خداست و آن را تبدیل می‌کند به کار خیر. مگر شهادت امام حسین (ع) در کل پروسه عالم، نتیجه‌اش خیر نشد؟ این نه به خاطر کار آن‌ها بود. و این که مرتب از نیت می‌گویند و نیت فی سبیل الله را به عنوان ضریب عمل می‌دانند برای این است.

تمجید قرآن از نیت‌هایی که منجر به عمل هم نشد

در تاریخ اسلام هم حوادثی پیش آمده که صرفاً نیت بوده و هیچ عملی هم اتفاق نیفتاده است. اما به شدت مورد تشویق قرآن واقع شده است. خدا که نمی‌خواهد حتماً یک کار انجام بشود! خیلی وقت‌ها آدم را می‌فرستد در کاری ببیند تو پای کار ایستادی یا نایستادی!؟

حالا که بحث به این جا رسید حیف است نبینیم این آیات را؛ سوره مبارکه فتح، آیه ۱۸.

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (۱۸) وَمَعَانِيهِ كَثِيرَةً يُأْخِذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹)

صلح حدیبیه با استناد به همین آیه به **بیعت الرضوان** موسوم شده است. این‌ها به قصد حج و با آرایش حج به سمت مکه آمدند. حضرت رسول، پیشاپیش عثمان را به دلیل این‌که فامیل ابوسفیان بود فرستاد برای این‌که با ابوسفیان برای حج مذاکره‌ای کند که آخرش هم این حج اتفاق نیفتاد. این‌ها عثمان را دستگیر کردند و خبر به حضرت رسول رسید. حضرت این‌ها را زیر درختی جمع کردند که بیاید با هم هم‌پیمان شویم که برویم با آن‌ها بجنگیم. حالا با آرایش حج نه با ساز و برگ جنگی! این‌ها پیمان بستند با حضرت. ایمان‌ها را ببینید چه ایمان‌هایی بوده! لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ؛ وقتی زیر درخت آمدند بیعت کردند. فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا؛ به خاطر همین چند خاصیت بر این خدا بار کرد اولاً خدا از این‌ها راضی شد، آرامش بر این‌ها نازل شد و فتح قریبی به این‌ها رسید و این فتح همان صلح حدیبیه است.

خبر این بیعت به مشرکین می‌رسد و آن‌ها عثمان را آزاد می‌کنند و جنگی هم اتفاق نمی‌افتد و تبدیل می‌شود به صلح حدیبیه و بعد هم فتح مکه. که حضرت هم دیگر هیچ حجی در این سال‌ها انجام ندادند تا همان حجّه الوداع، که به حجّه التمام، حجّه الکمال، حجّه الاسلام هم معروف است. حج آخری که در سال دهم انجام می‌شود و ماجرای غدیر.

خلاصه این‌که (۲۴:۳۹) خدا تعریف و تقدیس می‌کند این بیعت را به دلیل نیتی که داشتند با آن که عمل و جهادی هم اتفاق نمی‌افتد. لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ؛ خدا راضی شد از این‌ها؛ لذا به نام بیعه الرضوان معروف

شد **إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ**؛ وقتی زیر درخت با تو بیعت کردند **فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ**؛ خدا می دانست توی دل اینها چه خبر است. **فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ**؛ به خاطر همین آرامش را بر دل های آنها نازل کرد **وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا**؛ و به اینها یک فتح نزدیک داد. بعضی ها گفته اند این فتح خیبر است، یا فتح مکه است، ولی این فتح صلح حدیبیه است! چون صلح حدیبیه خودش یک فتح بود! و لزومی ندارد برگردیم که این فتح مکه است یا خیبر؟ این همان صلح حدیبیه است. **وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا**؛ و غنیمت های زیادی که گیر اینها می آید. اینها در حدیبیه به ظاهر دست خالی بودند، ولی یک **حَرَكَة فَاتِحَانَه** انجام دادند. در روایات داریم **مَا كَانَ بَرَكَةً أَكْبَرًا مِنْ حُدَيْبِيَةَ**؛ از حدیبیه چیزی پربرکت نداریم در **تاریخ اسلام**. اینها می شود ارزش نیت صرف. (۴۳: ۲۶)

### جعفر بن ابیطالب ذخیره اسلام در حبشه

جای دیگری که باز هم می شود مرور کرد همین معنا را، آیه ۱۷۲ آل عمران است. این هم مال بعد از جنگ احد است. بعد احد غزوه ای اتفاق افتاده به نام **حمراء الاسد**. آدم تاریخ قرآن را وقتی می خواند لذت می برد از این جریانها. در احد وقتی سپاه اسلام با رها کردن تنگه، شکست خورد، مشرکان پیش خودشان فکر کردند که می توانستیم بزنیم مابقی اینها را هم لت و پار کنیم که همه چیز تمام بشود. در حالی که این طور نبود. -ما اتفاقاً دیروز هم خدمت رهبر بودیم این را گفتیم و ایشان هم خیلی خوششان آمد از این تعبیر- یک اسلام زاپاس را پیامبر توی حبشه نگه داشته بودند. در جریان حبشه به مدیریت جعفر ابن ابیطالب، پیامبر یک **اسلام زاپاس** نگه داشته بودند با روحيات سال ۵۷! واقعاً همین بود! رهبری می گفتند این تعبیر تعبیر جالبی بود.

حوادث متعددی پیش آمد در مکه و مدینه و پیامبر اینها را نگفتند که برگردید. تا بعد از فتح خیبر که آمدند. ورود این مؤمن های ۵۷ که به دور از فضای مدینه و درگیری های مدینه بودند موقع تقسیم غنایم این جعفر بن ابیطالب حقیقتاً شخصیت برجسته ای است. این خانواده ابوطالب، خیلی خانواده پربرکتی هستند. از این طرف علی بن ابیطالب و جعفر بن ابیطالب، از آن طرف عقیل و مسلم بن عقیل و ... این فرستادن و نگه داشتن اینها در حبشه، حرکت زیرکانه پیامبر است. اینها در حبشه به مدیریت جعفر، به قدری تنور اسلام را داغ نگه

می‌دارند با حضور و تبلیغاتشان که با یک نامه پیامبر، نجاشی مسلمان می‌شود و احتیاج به هیچ کار خاصی دیگر نیست! جعفر درست بعد فتح خیبر بر می‌گردد. و عبارت عجیبی آمده این‌جا که: **فَوَثَبَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْهِ؛** پیامبر می‌دوند سمت جعفر و در آغوش می‌گیرند جعفر را و می‌فرمایند نمی‌دانم به کدام خبر باید خوشحال تر باشم؟ **أَبَدُومِ جَعْفَرٍ أَوْ فَتْحِ خَيْبَرَ؟** به آمدن و دیدن جعفر خوشحال‌تر باشم یا به فتح خیبر؟! خیبر با همه آن دستاوردهاش که یهود را زمینگیر می‌کند در مدینه، این را پیامبر معادل می‌دانند با آمدن و دیدن جعفر.<sup>۱</sup> روایت این است که: همان وقت و همان ساعت پیامبر به جعفر فرمودند: **يا جعفر! ألا أعطيك؟ ألا أمنحك؟ إلا أحبوك؟** نمی‌خواهی یک چیزی ببخشم به تو؟ هدیه‌ای بدهم به تو؟ **فَتَشَوَّفَ النَّاسَ وَ رَأَوْا أَنْ يُعْطِينَ ذَهَبًا أَوْ فِضَّةً؛** مردم همه گردن کشیدند ببینند پیامبر بعد از یک مدتی مأموریت حتماً طلا و نقره‌ای می‌خواهد به جعفر بدهد. که پیامبر این‌جا همان نماز جعفر را تعلیم فرمودند به ایشان به عنوان هدیه که خیلی برکت و ثواب ذکر شده برای این نماز جعفر که اگر کسی هر جمعه بخواند... بیست دقیقه هم بیشتر طول نمی‌کشد! سندش تهذیب، ج ۳: ص ۳۸۶.

### غزوه حمراء الاسد، جنگی که بدون درگیری مسلمانان پیروز شدند

(۵۵: ۳۳) خلاصه این که مشرکان شروع کردند به برگشتن برای جنگ مجدد که ریشه اسلام را بکنند. خبر رسید به پیامبر که این‌ها دارند برمی‌گردند. خوب یک لشکر شکست‌خورده با تحمل یک عالمه زخمی و خسارات و جراحاتی که به لشکر اسلام وارد شده بود. پیامبر جمع کردند همه را و فرمودند حتی مجروح‌ها هم بیایند! پیغمبر خیلی عجیب بعضی جاها سفت می‌ایستادند و پافشاری می‌کردند. این‌ها با همان حالت جراحت می‌آیند و همان‌جا مستقر می‌شوند برای این که بجنگند. **الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ** (آل عمران: ۱۷۲)؛ کسانی که جواب خدا و رسول (به ترکیب خدا و رسول دقت کنید) را دادند بعد از این که جراحت به این‌ها رسیده بود **الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ** (۱۷۳). داستان این بود. یک مشرکی از مدینه داشت می‌آمد سمت مکه. دید

مؤمنان با آن حال نزار دارند می‌روند برای جنگ. حس انسانی‌اش گل کرد! و آمد سپاه ابوسفیان را دید و به دروغ گفت نمی‌دانی چه سپاهی جمع شده برای مقابله با شما! آن‌ها هم ندیده فرار می‌کنند و از آن طرف هم سپاه ابوسفیان پاتک این دروغ را با دروغ می‌دهند و به دروغ پیام بردند برای مؤمنان که از این طرف هم لشکر عظیمی دارد برای جنگ با شما می‌آید. **إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ**؛ گفتند: مردم علیه شما جمع شدند بترسید! **فَرَادَهُمْ إِيمَانًا**؛ این‌ها با شنیدن این خبر اتفاقاً ایمانشان زیاد شد و گفتند: **حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**. بعد در آن منطقه سه روز می‌مانند و می‌بینند خبری نشد و برمی‌گردند. این غزوه حمراء الاسد است که هیچ اتفاقی نمی‌افتد و فقط به ندای پیامبر همان‌جا مانده‌اند! این‌ها نان نیت‌شان را خوردند. (۱۳: ۳۷) **فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ** (همان: ۱۷۴)؛ نتیجه این که همت به اخراج رسول کردند، در تاریخ حادثه و اتفاق خوبی بود.

### مشیت پولادین زیر دستکش مخملی!

سؤال: اگر اخراج کردند چرا می‌گویند **وَهُمْ أَوْ بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ (۱۳)**؟

جواب: در جایی که به عمل هم می‌رسد، هم و نیت گناه همراه با عمل است. نیت کردند و کردند ولی توطئه این‌ها این بود که پیامبر را بکشند ولی زمینه را خدا جوری فراهم کرد که عملاً اخراج انجام بشود. این‌ها در **دارالندوه** چند تا **توطئه** را می‌نشستند و بررسی می‌کردند، به عنوان **الترناتیوهایی** که می‌توانست روی پیامبر کار بکند و در آخر به نتیجه کشتن رسیدند ولی این‌ها همت به اخراج رسول هم کرده بودند. این ماجرا چون محقق شد. برای تحریض به چیزی آیا باید بگویند که این‌ها می‌خواستند فلان کار را بکنند، یا این‌ها فلان کار را کردند؟ بروید با آن‌ها بجنگید چون که فلان کار انجام شد؛ مثلاً می‌گویند (۰۷: ۴۰) ناو وینسنز آمریکایی‌ها زد یک‌عده را روی هوا زدند، بعد به ناخدا جایزه شجاعت دادند! آیا این شجاعت است؟ این خبر است که آدم را تحریض می‌کند که ببین این‌ها چه موجوداتی هستند! که هواپیمای ما را زدند و بعد گفتند: شوخی کردیم! فکر کردیم جنگنده بود! مگر با دوربین شکاری داشتید می‌دیدید؟! ما چقدر احمق هستیم که با این‌ها **سر سازش**



داریم! این که آقا می گوید مشت پولادین زیر دستکش مخملی، این است. آن وقت این ها می خواهند با ما **طرح رفاقت** بریزند؟ (۱۸: ۴۱) لذا از آن آلترناتیوهای سه گانه زندانی کردن، کشتن و اخراج پیامبر، این آخری محقق شد و همین به درد تحریض کردن می خورد.

### امامان کفر چه کسانی هستند؟

نکته دیگری که در همین آیه ۱۲ سوره توبه هست که این **فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ**. این شرط در زمان پیامبر احراز نشد و این آیه مصداق پیدا نکرد؛ چون که این ها آمدند در ا شهر سیاحت توبه کردند و قضیه جمع شد لذا اصلاً کار به مقاتله نکشید. اولین جایی که این آیه مصداق پیدا کرد و شرایط عمل به این آیه پیش آمد، **جنگ جمل** بود؛ یعنی مهم نیست که مصداق آیه همان زمان نزول مشخص بشود! اما این که این آیه در زمان پیامبر مصداق پیدا نکرد دلیل نمی شود که آیه کلاً مصداق ندارد. ممکن است آیات در زمان های بعد از پیامبر مصداق پیدا کنند.

بعضی می خواستند بگویند از مصادیق این آیه مرتدینی هستند که بعد از پیغمبر **مرتد** می شوند. مرتد یعنی کسانی که **نَكُتُوا أَيْمَانَهُمْ**؛ قراردادهایشان را شکستند. همین کسانی که خلافت را به دست گرفتند، این ها اولین گروهی هستند که مصداق این آیه قرار می گیرند و حال آن که این ها اولین گروه نیستند؛ چون که اولاً کاری که از دست خود امیر المؤمنین که بر نمی آمد. خود امیر المؤمنین در حاشیه قرار گرفته بود. و حضرت زمانی توانست به این آیه عمل بکند که **رئیس حکومت** شد و در مقام ریاست حکومت توانست به این آیه عمل بکند. درست است که این ها دست بیعتی در غدیر به امیر المؤمنین دادند، پیغمبر هم که از دنیا رفته بود، اما تفاوت امیر المؤمنین با پیغمبر در این است که حضرت در حاشیه است و کاری نمی تواند بکند.

(۴۸: ۴۴) امیرمؤمنان به استناد همین آیه با **طلحه و زبیر و عایشه** در جنگ جمل درگیر می شود. ؟ به همان دلیل که زمان پیامبر نام این ها را **ائمه کفر** می گذارد این ها هم، نامشان ائمه کفر است؛ یعنی این روایت اگر ملاک قرار داده شود، در جنگ جمل حضرت به استناد این آیه با این ها می جنگد. می فرماید: مگر من چه کردم

با شما؟ توی مسائل اقتصادی بد عمل کردم؟ گفتند: نه! در تقسیم بیت المال اشتباه کردم؟ گفتند: نه! به بچه‌هایم چیزی به ناحق دادم بخورند؟ گفتند: نه! در قوه قضائیه اشتباه عمل کردم؟ نه! **بِيعَتِي تُنَكِّثُ وَيَبِعْتُ غَيْرِي لَا تُنَكِّثُ**؛ می‌فرماید: پس چرا بیعت من را شکستید؟ و بیعت با معاویه را نشکستید؟ بعد هم برگشتند به اصحابشان فرمودند همین آیه را: **فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ**. خیلی عجیب است این تطبیق. یعنی از همین عایشه و طلحه و زبیر به عنوان ائمه الکفر یاد کردند. به عنوان **امامان کفر!** که تو که می‌دانی که من کاری نکردم پس تو نسبت به این ماجرا کفر داری. این کسانی که در مقابل حکومت اسلامی ایستاده‌اند و همه چیز را هم می‌دانند راجع به حضرت امیر(ع) و با این حال ایستاده‌اند مقابل نظام! این‌ها ائمه کفر هستند. حتی در مورد ماجرای غدیر هم این تطبیق برای آن سه نفر که این قضیه را پیش آوردند، انجام داد؛ چون آن‌ها همه چیز را می‌دانستند. (۵۱: ۴۶)

### اتمام حجت در غدیر

از احتجاجات حضرت صدیقه طاهره همین بود که مگر پیامبر برای کسی هم عذری باقی گذاشت بعد از غدیر؟ **لاحدِ عذراً؟**... چون این روایت غدیریه را خودشان نقل کردند که پیامبر توی آن گرما نکه داشت. **تَشَعَّبُ فِي طَرْقِ الْمَدَنِيِّ وَالْكُوفِيِّ**؛ سر چارراه، آفریقایی‌ها و مصری‌ها و کوفی‌ها و مدنی‌ها و... و با این صراحت می‌فرماید: **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ** و آن عبارات بلند را فرمودند. آن وقت بعد از سقیفه(آنها) به حضرت امیر گفتند خب شما زودتر می‌آمدی! ببینید حماقت را! زودتر می‌آمدی و در سقیفه شرکت می‌کردی! این‌ها غدیر را با همه عظمتش که غدیر نبود که اقیانوس بود، نادیده گرفتند و بعد سقیفه را بهانه کردند. پس این‌ها هم با همین تطبیق، ائمه کفر هستند. با همین استدلال. منتها کار دست امیر المؤمنین نبود که بخواهد با این‌ها مقاتله بکند و این آیه بی‌مصدق باقی می‌ماند تا جنگ جمل که کار می‌افتد دست حضرت امیر و حضرت عمل می‌کنند به این آیه.

### شرائط توبه از شرک

(۱۱): **فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ؛** عملاً دو تا شرط می‌گذارد که توبه بکنند؛ چون گناه به مؤمنین می‌گوید: توبه کنید؛ یعنی توبه از گناه و وقتی به مشرک می‌گوید توبه کنید؛ یعنی توبه از شرک، منتها برای این که عبارت آیه ۵ محفوظ بماند که **وَأَفْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ؛** سر هر کمینگاهی به کمین این‌ها بنشینید، آن‌جا هم دارد که **فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ؛** این‌ها توبه‌شان توبه‌ای نباشد که فقط ابراز شهادتین باشد این که این‌ها در جامعه اسلامی به همین ملاک با سرعت و صراحت مورد قبول واقع شوند! نه! ممکن است این‌ها هزار جور انگیزه داشته باشند. به هر جهت یک ظواهری از ظواهر ایمان را باید لحاظ بکنند. این مثل یک امتحان است. باید مسجد بروند و بیایند **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ** و از جیبشان **هزینه** کنند برای نظام **وَآتَوُا الزَّكَاةَ؛** نه این که این همین طوری یک گوشه‌ای باشند و کاری به **نظام اسلامی** نداشته باشد؛ یعنی بیا این **ارتباطات خدایی و مردمی** ات را حفظ بکن! لذا این آیه غیر این که دو تا از ارکان دین را دارد معرفی می‌کند که نوعی توجه به امتحان کردن بوده؛ یعنی اگر کسی می‌آمد و مسلمان می‌شد، سنت بود که بعضاً مورد امتحان واقع می‌شد. که معلوم شود که برای چه این آمده و مسلمان شده؟ نکند که این مسلمان شده که صرفاً خودش را حفظ بکند و بعد ضربه بزند؟ چون این‌ها در ا شهر سیاحت فقط وقت دارند. لذا **شنود** کردن کار این‌ها و امتحان این‌ها در سنت اسلامی بوده.

مثالش در سوره ممتحنه آیه ۱۰ هست که: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ... \***

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ؛** اگر زنان مؤمن مهاجرت کردند از مدینه به سوی شما امتحان‌شان کنید. نکند می‌خواهد از دست شوهرش فرار کند؟! یا این که مدینه حال می‌دهد؛ چون که مدینه برای اهل مکه مثل آمریکا برای ایرانی‌ها بوده؛ چون که مدینه سرسبزتر و خرم‌تر بوده و باغات داشته. مردانشان داشتند به ایمان و جهاد امتحان می‌شدند و زنان را هم امتحان کنید و ببینید برای چه آمده‌اند؟

زیرساخت‌های صلح حدیبیه

اللَّهُ أَغْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ؛ اگر مطمئن شدید که ایمان آورده‌اند دیگر این‌ها را به سمت مشرکان بر نگردانید. و دیگر شایسته نیست زن مؤمن نزد همسر مشرک بماند. مطابق صلح حدیبیه مردهای مؤمن اجازه هجرت نداشتند ولی زنان می‌توانستند بیایند و بمانند؛ چون مردان با همین قاعده‌های صلح حدیبیه می‌توانستند در مکه پایگاه بزنند و جاسوس باشند و مشرکان هم حق تعدی به مؤمنان مکه نداشتند و در تبلیغاتشان آزاد بودند و این جزء بندهای معاهده بود. اما زنان چون تحت سلطه مردانشان بودند نمی‌توانستند چنین کاری بکنند. عملاً یک گروه تبلیغاتی مرد در مکه درست شد و این است که مکه بعد از صلح حدیبیه به سرعت فتح می‌شود! انگار که یکسری انقلابی‌های سال ۵۷ را فرستادند مکه!

(۵۵:۵۰) برعکس این که ما فکر می‌کنیم پیامبر فقط یک پارچه نور بود، ببینید پیامبر چه زیرکانه قراردادهایی می‌بندد که آدم بعد از ۱۴۰۰ سال از آن به شگفت می‌آید که چه عقل حکیمانه‌ای پشت آن است؟! این جاست که ائمه می‌فرمایند: ما کان قضیةً أعظمُ برکةً منها؛ از این قضیه صلح حدیبیه پر برکت‌تر در اسلام اتفاق نیفتاده! (۲۶:۵۶)

همین جاهاست که خیلی‌ها کم می‌آورند و از جمله شیخین به پیغمبر اعتراض می‌کنند که یعنی چه؟ آیا ترسیدی؟

(سؤال) کیفیت امتحان را بعضی می‌گویند قسم دادن بوده و بعضی می‌گویند که می‌رفتند با آن‌ها یک صحبتی می‌کردند، یا همین امتحانی بوده که در آیه ۱۲ سوره ممتحنه هم نوع امتحان را مشخص می‌کند. يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا؛ اولاً شرک را بگذار کنار! وَلَا يَسْرِفْنَ؛ دزدی نکن! چون که این‌ها اموال شوهرانشان را می‌دزدیدند و حتی به مدینه هم می‌آوردند وَلَا يَزْنِينَ؛ که نکند از این طرف با مردی در مدینه باشند! وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ؛ بچه‌هایشان را نکشند. وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ؛ بچه سر راهی هم برندارند و بگویند این مال آن شوهر است که این با قواعد آن موقع سازگار بوده؛ چون که مردان مسافرت‌های طولانی برای تجارت می‌رفتند و ممکن بود که بچه‌ای را به عنوان بچه شوهر به او معرفی کنند. وَلَا يَعْصِبَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ؛ حرف توی پیغمبر را گوش بدهند. این‌ها مجموعه امتحاناتی بوده که از

این‌ها می‌گرفتند. البته یک دقتی در این بخش آیه است و آن این‌که تمام حرف پیغمبر معروف است ولی آیه قرار نیست فقط در زمان خودش کار کند! این شاخص است برای تمام **حکام اسلامی**.

## معیارهای پیمان‌های بین‌المللی

(۵۹: ۰۱) سؤال: از کجا معلوم می‌شود که این پیمان صلح حدیبیه پیمان خوبی زمان پیغمبر بوده و الان

مذاکره با آمریکا؟

جواب: باید **عقلا** بنشینند و بررسی کنند و چیزهایی که دارند **هزینه** می‌کنند را برآورد کنند با چیزهایی که گیرشان می‌آید. در آن حوادثی که از سال ۷۶ با فتنه منافقین شروع شد، این‌ها خودش **تجربه**‌ای شد که هر موقع از جلوی **امریکا** عقب نشستیم، این‌ها یک قدم آمدند جلو! الان وقتی داستان‌های خفت‌بارش در می‌آید که چه زنگ‌هایی می‌زدند که تو را خدا یک **سانترفیوژ** به ما بدهید! و می‌گفتند: یک دانه‌اش را هم نمی‌دهیم! آدم وقتی این حقارت‌ها را می‌بیند که چگونه مسئولین تحمل می‌کردند، از درون خرد می‌شود! البته با هر کشوری قرارداد بستن اشکالی ندارد، حتی با مشرکین صاحب نفوذ و صاحب قدرت اما بحث این است که عقلا باید ببینند در این بازی.. شاید بگویید مذاق رهبری این است. اما آن‌ها یک برگ برنده داشتند و آن‌ها در یک دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی کاری کردند که نظام به تمام **مواضع** عقب نشست و همه چیز را واگذار کرد، برای همین آقا می‌گفتند در همین دولت باید پلمپ‌ها شکسته شود که این‌ها برگ برنده‌ای در دستشان نباشد که نظام در یک دوره‌ای کلا ماجرا را واگذار کرده! و علی‌رغم میل دولت در همان زمان پلمپ‌ها شکسته شد! اما آیا **اقتدار رهبری** کافی است؟ کما این‌که می‌بینید چه کسی امیر المؤمنین را در صفین زمین‌گیر می‌کند؟ همین خودی‌ها! حضرت می‌گفتند: این قرآن‌ها را بزنید! این‌ها چیزی نیست ولی می‌بینید یک فتنه‌ای درست می‌کنند که خود خودی‌ها امام را زمین‌گیر می‌کنند. (۳۸: ۰۴: ۰۱)

به هر جهت باید عاقلانه ببینند که این قراردادها و پیمان‌ها و مذاکرات همان است که می‌خواهد مشت بزند به

دهن ما؟ آیا می‌خواهد یک بازی خاصی را شروع بکند که آن مقاومت را بشکند؛ چون که می‌دانید که الان مسئله

فقط **ایران** که نیست! ایران؛ یعنی **لبنان**! ایران؛ یعنی **فلسطین**! چون بسیاری از حرکت‌ها دارد از این جا دارد منشأ می‌گیرد. ایران ضعیف شود، لبنان و فلسطین و همه **نهیضت‌های آزادیبخش** در دنیا چشم امیدشان به ایران است. اگر دشمن بتواند مقاومت ایران را درهم بشکند و بگوید: این را زمین زدیم و این آمد پای **میز مذاکره**! این **تلقی‌ها** هم باید بررسی بشود. (۳۵: ۰۵: ۰۱)

### کار تشکیلاتی امام رضا و امام جواد

این همان حرکتی است که مأمون با امام رضا می‌کند؛ یعنی او را به داخل حکومت می‌کشاند و با اجبار و زور حرکت امام را ظاهر می‌کند. می‌خواهد حرکت‌های زیرزمینی امام را به روی زمینی تبدیل کند ولی چون خدای خیر الماکرینی وجود دارد، یک مسیر نورانی از مدینه تا مرو کشیده می‌شود و اتفاقاً حضرت شروع می‌کند به کار تشکیلاتی؛ یعنی اینقدر قدرت مانور ائمه بالاست حتی در حوادث اجباری هم که برایشان پیش می‌آید ... (۳۰: ۰۶: ۳۲)

برای همین مآثر علمی‌ای که از امام باقر و امام صادق برجا مانده از امام رضا بیشتر است، ولی امام رضا به **عالم آل محمد** معروف است! چرا؟ به دلیل این که در این مسیر نورانی شروع می‌کند به **vocab** گذاشتن، **بحث‌های علمی** و طرح مناظرات و بعد برخوردی ساده می‌کند با مأمون؛ چون گاهی ساده برخورد کردن با آدم‌های پیچیده یک لطفی دارد! مثلاً مأمون می‌گوید: آقا بیا سر حکومت! حضرت می‌فرمایند: مرا از عزل و نصب‌ها معاف کن تا من به دنیا و نماز و عبادت خودم برسم؛ یعنی امام رضا در این حوزه‌ها خودش را وارد نمی‌کند، ولی می‌بینید طرح امام رضا مال **صحنه مذاکرات علمی** و **کرسی‌های آزاداندیشی** است و آن وقت برگ برنده‌ای که زده می‌شود، اتفاقاً توسط امام جواد زده می‌شود!

به قدری مأمون مرموز و پیچیده با ائمه بازی می‌کرده که حرکاتش کلاً با بقیه فرق دارد به نحوی که خود عباسی‌ها به مأمون شک کرده بودند و می‌گفتند نکنند این می‌خواهد حکومت را به اهل بیت بدهد! چون که امام رضا ولیعهد اوست و امام جواد دامادش است.<sup>۲</sup>

(۲۲: ۰۸: ۰۱) امام جواد یک برگ برنده در دست خدا بود، به عنوان یک امام خردسال هشت ساله که پذیرش این رهبر هشت ساله حتی برای شیعیان خیلی سخت بود اما وقتی به میزان **مناظرات علمی** افزوده شد که خود بزرگان شیعه می‌آمدند ببینند آیا این توان امامت دارد؟ همان اشتباهی که مأمون با امام رضا کرد، که امام را به مرو آورد، همان اشتباه را مأمون با امام جواد می‌کند و امام جواد را از مدینه به بغداد می‌آورد؛ چون خودش به بغداد آمده بود. در بغداد دوباره مناظرات علمی شروع می‌شود، مذاکرات امام جواد با یحیی بن اکثم و... (۲۱: ۰۹: ۰۱)

### حکومت امام جواد، حکومتی در سایه!

می‌دانید که از همه ائمه امام جواد **کار تشکیلاتی** بارزتری می‌کند و این نقطه اوج کار تشکیلاتی است و از این جهت که داماد مأمون است شروع می‌کند به ایجاد وکلای زیاد و ایجاد نواب مختلف و راه انداختن **سیستم ولایت فقیه** که سیستم وکلا در این زمان به اوج خودش می‌رسد. اصلاً یک **حکومت سایه** درست می‌کند که رئیس موقوفات داشته؛ یعنی نه فقط وکلایی داشته مثل علی بن مهزیار در اهواز و عبدالعظیم حسنی در ری که وجوهات را جمع‌آوری می‌کردند، بلکه رئیس اداره اوقاف هم داشته. می‌بینید ائمه حتی در اجبارها این‌قدر **پتانسیل مدیریت** داشته‌اند! (۲۶: ۱۰: ۰۱)

اگر در اجبارها کسی این‌قدر پتانسیل مدیریت داشته باشد بله! ولی به هر حال باید توسط عقلا این روابط بالا و پایین بشود و معلوم شود چه چیز داریم می‌دهیم و چه چیز داریم می‌گیریم؟ می‌بینیم که باز هم اموال را دارند **بلوکه** می‌کنند و اسمش را سیاست تغییر هم می‌گذارند! این چه سیاست تغییری است؟ به هر جهت فریب لبخند این‌ها را نخوریم! ظاهراً این‌ها جزء کسانی هستند که **إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ (۱۲)**؛ این‌ها جزء سران استکبار محسوب می‌شوند و با دیگر کشورها فرق دارند ولی صلح را به صورت کلی نمی‌شود رد کرد؛ چون صلح حدیبیه داریم، صلح امام حسن داریم، باید ببینیم چه شرایطی است؟ چه چیزی گیر می‌آید؟ چه چیزهایی از دست می‌رود؟ اگر امام حسن نمی‌خواست صلح بکند، تمام بساط اسلام برچیده می‌شد، یا صلحی که امیر المؤمنین

بعد از درگیری با حکام وقت، و خلفا می‌کند و نظام خلیفگی این‌ها را قبول می‌کند. این‌ها را در محاسبات باید دید. (۵۸: ۱۱: ۰۱)

(سؤال) عبارت «معروف» به صورت کلی است. اگر هر کسی بنشیند بگوید این معروف است و آن معروف نیست که اصلاً **قاعده حکومت** به هم می‌ریزد! ولی اگر ما بخواهیم چیزی به نام حکومت داشته باشیم... گاهی ما یک چیزی را تعریف می‌کنیم که فقط به درد خواب و خیال می‌خورد، یا باید عصمت در آن مقام قرار بگیرد، که عصمت در این مقام قرار نمی‌گیرد! یا این‌که همه باید صاحب تشخیص باشند که در این صورت حکومتی شکل نمی‌گیرد! یعنی هرکسی می‌گوید: ایشان این‌جا اشتباه می‌کند.

### بحث عصمت امامان در زمان امام جواد تثبیت می‌شود

(۰۲: ۱۳: ۰۱) قاعده کلی **اطاعت در معروف** است، نه این‌که اطاعت در خطای بین هم معنا داشته باشد! اما عصمت را با نصب اشتباه نکنیم! **علی منصوب با علی معصوم** فرق دارد و آن موقع هم اصلاً کسی خبر نداشت که علی معصوم است! طرح بحث عصمت به جدی‌ترین حالتش در زمان امام جواد است. می‌دانید چرا؟ چون روشن می‌شود. این **طرح علمای ابرار** در مورد ائمه را هم که عده‌ای راه انداختند، این تئوری دیگر معنا ندارد و در زمان امام جواد همه کم آورده بودند! و فهمیدند این **منصب الهی** است؛ چون یک پسر هشت ساله که جواب همه سؤالات را نمی‌دهد! در کشور خودمان هم این تئوری را راه انداختند که ائمه ما علمای ابرار بودند؛ یعنی آدم درس خوانده با هوش بودند! بعد هم یک‌عده سوت زدند و کف زدند که عجب تئوری‌ای! این بحث علمای ابرار در زمان ائمه خردسال از زمان امام جواد به بعد این بحث و این فکر اصلاً زمینگیر شد و همه فهمیدند که این منصب الهی است (۵۴: ۱۴: ۰۱) و از یک نقطه دیگر وارد شده است. می‌دانید که چه کسانی در کشور خودمان حرف علمای ابرار را زدند؟! آقای کدیور و آقای سروش. آن زمان‌ها از این کلیدواژه علی معصوم نبود و کسی خبر نداشت علی (ع) معصوم است. آن‌ها داشتند به عنوان حاکم اسلامی کارهای امیر المؤمنین را بررسی می‌کردند. باید گوش به فرمان امیر المؤمنین می‌بودند و ضمن این‌که نصیحةً للأئمه المسلمین بود. در همین جایگاه بقیه



هم قرار گرفتند، منتها یک موقع عثمان قرار گرفت با آن فصاحت که خودشان زدند کشتندش و آمدند با امیر المؤمنین بیعت کردند.

نمی‌شود به این سبک برخورد کرد؛ چون که هر کسی صاحب رأی و تشخیص می‌شود، خودش را کلاً از مسیر جدا می‌کند.

### ولی فقیه وکیل امام معصوم است نه وکیل مردم!

(سؤال) بله (۵۵: ۱۶: ۰۱) **ولایت فقیه** برای این که بتواند سر کار بیاید، باید مقبولیت داشته باشد و نه ولایت فقیه بلکه خود امیر المؤمنین هم باید **مقبولیت** داشته باشد و حضرت وقتی سر کار می‌آیند سه تا جنگ خونین راه می‌اندازند. این که کسی سر کار نیاید، با زمانی که سر کار بیاید فرق دارد! یعنی وقتی پست را می‌گیرد می‌گویند: **لَنَا حَقٌّ، فَإِنْ أُعْطِينَاهُ؛** ما حقی داریم که اگر دادید دادید **وَإِلَّا رَكِبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ، وَإِنْ طَالَ السَّرَى** (نهج البلاغه: حکمت ۲۲)؛ و الا پشت این شتر خلافت دو ترک سوار می‌شویم؛ یعنی شما را پیاده می‌کنیم و خودمان سوار می‌شویم؛ چون خلافت حق ماست. این حق جایگاه ولایت فقیه است و ما اصلاً حکومتی غیر از نوع ولایت فقیه نداریم. اگر زمان امیر المؤمنین به رأی می‌گذاشتید، معلوم نبود امیر المؤمنین را قبول کنند! و اگر در جایگاه حق خودش باشد اصلاً لزومی ندارد که قبول کنند! برای همین آقا می‌گوید: این نظام حق دارد از خودش دفاع کند، (۱۶: ۱۸: ۰۱) کما این که یک عده که فکر می‌کردند و باورشان شده بود که آقای موسوی رأی می‌آورد که اگر کسی در جامعه بود می‌فهمید که این‌ها رأی نمی‌آورند. الان هم فکر می‌کنند اگر به رأی گذاشته شود چنین و چنان می‌شود! مطمئن باشید که اصلاً چنین و چنان نمی‌شود! یعنی اگر به رأی بگذارند بالای ۸۰٪ رأی می‌دهند که آقای خامنه‌ای باشد. بله خیلی از جوان‌ها برگشتند، اما خیلی از همین‌ها فهمیدند قضیه یک چیز دیگر بود و الان اگر به رأی گذاشته شود همان تعدادی که رأی دادند الان رأی نمی‌دهند. چنان‌چه خیلی از افراد بودند که از امیر المؤمنین برگشتند! الان هم که دارند مرتب طرح می‌کنند که آیا **مقبولیت** دارد یا ندارد؟ یک نفر هنری هم پیدا شد که با انتخابات معامله کوبیسم کرد. آقای صادقی رشاد به من می‌گفت که ایشان یک

نمایشگاهی زده بود و یکسری آهن پاره به هم جوش داده بود و بعد که پرسیدند پیام این چیست؟ گفت: اصلاً پیام ندارد، هر چه که شما می‌خواهی بفهمی بفهم! که من احساس کردم که این یک نوع روحیه است. حرکتی انجام می‌شود و پیامی هم ندارد. این چیزی که الان می‌خواهند بگویند ولی فقیه **اعتبار** ندارد، نه! اتفاقاً خیلی هم اعتبار و مقبولیت دارد.

گاهی اوقات ما نمی‌دانیم عددمان چند نفر است؟ در یک تجمعی بچه‌های دانشگاه شریف به من گفتند: امروز (۱۳ آبان) شما برای نماز تشریف نیاورید چون ما می‌خواهیم برابر بعضی یک تجمعی بکنیم که معمولاً هم مرکز حرکت‌هایشان سلف سرویس است نه مسجد! هیچ موقع مرکز حرکت‌های اسلامی سلف نبوده، بلکه مسجد بوده. بچه‌های مسجدی حزب الهی می‌گفتند ما وقتی راه افتادیم باورمان نشد که ما چقدر نفریم! توی همین دانشگاه که می‌گویند دانشجویها این جور و آن جور! توی دانشگاهش هم این جوری نیست، لذا آقا خیلی هم مقبولیت دارد. حالا ۴ نفر هم قبول ندارند! ۴ نفر هم امیر المؤمنین را قبول نداشتند!

ضمن این که (۵۳: ۲۱: ۰۱) این منصب اگر گیر کسی بیاید باید تا آخرش بایستد! تا پای خون و جانش باید بایستد؛ چون این **منصبی الهی** است که به او داده‌اند؛ برای همین شما می‌گویید: ولی فقیه؛ یعنی ولی فقیه **وکیل مردم** نیست، او ولیّ بر مردم است و **وکیل امام** است! رئیس جمهور وکیل مردم است. نماینده‌های مجلس وکیل مردم هستند. ولی فقیه این منصب و این پایگاه حقوقی را از خدا گرفته؛ مگر می‌تواند در آن جایگاه قرار بگیرد و بعد بگوید که ببخشید من دیگر حوصله ندارم! مگر دست خودش است؟ برای همین تا آخرین نفس هم می‌ایستد، امت حزب الله هم تا آخرین نفس پشت ایشان هستند! (۵۲: ۲۲: ۰۱)

## صلوات!

- 
۱. این را هم من به شما هدیه بدهم که دیروز آقا (رهبری) به ما هدیه دادند. بعد این که من این جریان را عرض کردم خدمت رهبری، ایشان فرمودند و روایت را هم خیلی دقیق به عربی خواندند و یک واو هم جا نیانداختند و کاملاً روایت را از بر بودند.
  ۲. دوستان هم یک روضه‌ای بخوانند که این روضه‌ها از هر حرف و حدیثی ماندگارتر می‌شود.
  ۳. خیلی وقت‌ها این حرف و حدیث‌ها پف شیطان است و البته کار خودش را هم می‌کند و روضه و توسل هم کار خودش را می‌کند.